

# ارزیابی رویکردهای جدید الهیاتی درباره بلاایای طبیعی و شروری مانند کرونا با تکیه بر مبانی حکمت متعالیه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۱۵ تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۶/۱۵

قاسم اخوان نبوی\*

## چکیده

یکی از مسائل قدیمی که به عنوان چالشی در مقابل خداباوری مطرح بوده است، مسئله شرور و بلاایای طبیعی مانند کرونا و قدرت مطلقه خداوند است. در پاسخ به این مسئله از سوی خداباوران، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است که می‌توان این دیدگاه‌ها را به دو قسم سنتی و جدید طبقه‌بندی کرد. مسئله‌ای که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد ارزیابی رویکردهای جدید الهیاتی در مواجهه با بلاایای طبیعی و شروری مانند کرونا با تکیه بر مبانی حکمت متعالیه است. از اینرو ابتدا گزارشی اجمالی از دیدگاه‌های مطرح در این باره ارائه خواهد شد و سپس رویکردهای جدید الهیاتی بر اساس مبانی حکمت متعالیه ارزیابی می‌شود.

\* استادیار گروه کلام و دین پژوهی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

ghasemakhavan@gmail.com

**مقدمه**

واژگان کلیدی: شرور، بلایای طبیعی، الهیات پویشی، الهیات گشوده، حکمت متعالیه.

بلاهایی مانند کرونا - خواه منشأ آن را عامل انسانی بدانیم و یا عامل طبیعی- از جمله مسائلی هستند که دستاویزی برای نقد خداپاوری قرار گرفته‌اند. خداناباوران استدلال می‌کنند که اگر خدای قادر مطلق، مهربان و دلسوزی وجود دارد، چرا از تحقق چنین بلایایی جلوگیری نمی‌کند.

در پاسخ به این شبهه، خداباوران پاسخ‌های مختلفی ارائه کرده‌اند. به نظر می‌رسد ریشه این اختلاف‌ها در تصویری است که از خدا و ارتباطش با جهان وجود دارد. به‌طور کلی رویکردهایی که درباره مسئله شر وجود دارد به دو دسته سنتی و جدید دسته‌بندی می‌شود. هر یک از این رویکردها با توجه به مبانی خود، راحل‌هایی درباره مسئله شر ارائه کرده‌اند که ارزیابی آنها با توجه به مبانی اندیشه اسلامی، مبتنی بر حکمت متعالیه لازم به نظر می‌رسد. در این مقاله ارزیابی رویکردهای الهیاتی با تکیه بر مبانی حکمت متعالیه بررسی می‌شود. از این‌رو ابتدا گزارشی اجمالی از این دو رویکرد ارائه می‌کنیم و سپس به ارزیابی رویکردهای جدید الهیاتی بر اساس مبانی حکمت متعالیه خواهیم پرداخت.

## ۱. رویکرد سنتی به مسئله شر

بنا بر نگاه سنتی، خداوند به عنوان مبدأ عالم، دارای اوصاف کمالی مانند خیر مطلق، عالم مطلق و قادر مطلق، شناخته می‌شود. بنا بر این دیدگاه، خداوند جهان را به بهترین شکل، خلق کرد و شرور لازمه جهان هستی است؛ زیرا در این جهان، تضاد و تزامم وجود دارد که مستلزم به وجود آمدن شرور است. بر اساس دیدگاه‌های سنتی، آنچه از خداوند صادر می‌شود، خیر محض است و شرور امور نسبی هستند و ریشه در فقر ذاتی موجودات جهان دارند.

علاوه بر آنچه بیان شد، پاسخ‌های دیگری نیز به این مسئله داده شده است؛ برای نمونه این شرور و بلاها، زمینه خیرات و به کمال رسیدن انسان هستند و بر اساس «اراده آزاد و اختیار انسان» — دفاع مبتنی بر اختیار- و یا دفاع مبتنی بر «عدل الهی» آگوستینی یا نظریه «عدل الهی مبتنی بر پرورش روح» طرف جان هیک ارائه شده است. به این معنا که وجود شرور به پرورش فضائل اخلاقی انسان، کمک می‌کند (Sutherland, ۲۰۰۳, p. ۴۷۲).

## ۲. رویکردهای جدید در الهیات نسبت به مسئله شر

رویکردهای جدید الهیاتی، با توجه به اینکه مبتنی بر مبانی فلسفی جدید می‌باشند، نگرش خاصی نسبت به خداوند دارند، و تفسیری این جهانی و انسانی از خداوند ارائه می‌دهند (Davies, ۲۰۰۶, p. ۶۱). توضیح مطلب



اینکه، الهیات جدید بر اساس تحولاتی دوران روشنگری در تفکر بشر، شکل گرفت. ریشه این تحولات را حداقل می‌توان در فلسفه دکارت پیگیری کرد؛ زیرا او با طرح مفاهیمی مانند «شخص‌انگاری خدا» و مقولات شخصی مانند «عامل اخلاقی دانستن خدا» و «خدا انسان‌انگاری» زمینه را برای انتقال از فلسفه سنتی به جدید پایه‌گذاری کرد. بر اساس تفکر دکارت، آگاهی و درک اروپایی در تحول انتقادی خود به یک نقطه عطف رسید. یقین بنیادی دیگر نه به خدا بلکه بر انسان استوار بود. به عبارت دیگر شیوه استدلال دوره قرون وسطا که از یقین به وجود خدا به سوی یقین به وجود نفس حرکت می‌کرد رویکرد جدیدی یافت. سپس حرکت از یقین به نفس به سوی یقین به خدا.... بر این اساس به جای خدامحوری با نوعی انسان‌محوری روبه‌رو هستیم. انسان در مرکز و در واقع بر روی پای خود می‌ایستد. دکارت روشمندانه از انسان (فاعل شناسایی)، اختیار، عقل و یقین انسان آغاز کرد. با او، تفوق سوژه بر ابژه، آگاهی بر وجود، اختیار فردی بر نظم کیهانی و طرح پرسش با اصطلاحات متعارف به جای اصطلاحات متافیزیکی آغاز شد (هانس کونگ، ۱۳۹۶، ص ۶۳-۶۴) و در فلسفه‌های کانت، هگل، کی‌یرگور، اگزیتانسیالیسم و در مجموع انسان‌شناسی فلسفی به عنوان یک ابزار الهیاتی عمده، جایگزین مابعدالطبیعه گردید. به دنبال تأثیرپذیری الهیات جدید از فلسفه جدید، این مفاهیم الهیاتی نیز انتقال یافت. البته الهیات کاتولیک به‌طور عمده می‌کوشید خود را از آن محفوظ دارد. در این فرایند، *مارتین لوتر* تلاش کرد

زبان الهیاتی را از مقولات مابعدالطبیعی به مقولات مربوط به «تجربه شخصی» انتقال دهد. در تعریف مفاهیمی مانند «وجود»، «خدا»، «عقل»، «اخلاق»، «انسان»، «دین» و... تحولاتی پدید آمد که این تحول پارادایمی به مباحث الهیاتی نیز تأثیر گذاشت؛ برای مثال، مسیح‌محوری به جای خدامحوری؛ معقولیت به جای صدق؛ آغاز با انسان به جای خدا؛ عقل‌گرایی و علم‌گرایی به جای نقل‌گرایی و نص‌گرایی؛ ماهیت تفسیری به جای ماهیت دفاعیاتی، نشانه‌های این تحول پارادایمی در الهیات معاصر هستند (کیت، ۱۳۹۴، ص ۱۲۸).

به‌طور کلی مهم‌ترین مبانی الهیات جدید را می‌توان مبتنی بر سه نگرش اساسی دانست؛ یکی نگاه نومینالیستی به جهان و دیگری رواج نگاه اومانیستی و ذهن‌گرایی (Subjectivism) است. بنابر نگاه اول، خدایی که بر اساس نومینالیسم تفسیر می‌شود، خدایی نبود که بتوان به نحو معقولی آن را قابل پیش‌بینی دانست، شکاف بین انسان و خدا افزایش پیدا کرد، انسان‌ها دیگر نمی‌توانستند خداوند را بفهمند یا تحت تأثیر قرار دهند؛ خداوند آزادانه عمل می‌کرد و نسبت به پیامد اعمالش بی‌اعتنا بود. او قوانینی در رابطه با رفتار بشر وضع کرده است؛ اما هر لحظه ممکن است این قوانین را تغییر دهد؛ از این‌رو جهانی که این خدا خلق کرده جهانی درنهایت بی‌نظم و آشوبناک است که از اموری بی‌نهایت متنوع تشکیل شده است؛ اموری که انسان در آنها هیچ نشانی از قطعیت یا امنیت پیدا نمی‌کند (گیلسپی، ۱۳۹۸، ص ۷۶).

نومینالیسم علاوه بر ارائه دیدگاهی جدید درباره خداوند، دیدگاهی تازه نیز درباره چیستی انسان ارائه داد و بر اهمیت اراده انسان تأکید بیشتری داشت (همان، ۸۱). بر اساس نگاه نومینالیستی، انسان، دارای حقیقت ذاتی نمی‌باشد و برای رستگارشیدن و به سعادت‌رسیدن باید تلاش کند؛ زیرا انسان‌ها بر صورت خداوند خلق شده‌اند و مثل او موجوداتی مختار هستند. اما از سوی دیگر با توجه به اینکه از نظر آنان تمام امور تحت تدبیر و اراده مطلق خداوند است، جایی برای اثربخشی اراده انسان وجود ندارد (همان). علاوه بر این، نومینالیست‌ها تبیین‌های مابعدالطبیعه مبتنی بر کلیات را قبول نداشتند، و تجربه‌گرا بودند.

اومانیسم: براساس مباحثی که نومینالیست‌ها مطرح می‌کردند، بعدها جریانی به نام اومانیسم به وجود آمد. توضیح اینکه این جریان رامحلی برای مشکلات نظریه مبتنی بر قدرت مطلق خداوند ارائه کرد که مبتنی بر نومینالیسم بود. یعنی مبتنی بر فهم انسان به عنوان موجودی منفرد و صاحب اراده. بر این اساس انسان از قوای خودش استفاده می‌کند تا در جهان آشوب‌زده‌ای که نومینالیسم ترسیم کرده است، خود را در امان دارد (همان، ص ۸۹). از لوازم این دیدگاه این بود که به عمل اخلاقی توجه زیادی می‌شد. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد جنبش اومانیسم، وامدار نومینالیسم بود؛ زیرا از جهت وجودشناسانه هر دو رئالیسم را به علت طرفداری از فردگرایی، مردود می‌دانستند و همچنین منطق قیاسی را قبول نداشتند. در الهیات هر دو خداوند را قادر مطلق می‌دانستند و در نتیجه



الهیات عقلانی را در حمایت از کتاب مقدس ردّ می‌کردند. هر دو تا حد بسیار زیادی به اندیشه آگوستین متکی بودند. از جهت کیهان‌شناسی هر دو جهان را نه به عنوان نوعی نظم طبیعی تغییر ناپذیر، بلکه به عنوان موجودات منفرد متحرک می‌دیدند و هر دو انسان‌ها را نه به عنوان موجوداتی عقلانی بلکه در مقام موجودات منفرد صاحب اراده می‌دیدند (گیلسپی، ۱۳۹۸، ص ۱۵۴).

با توجه به مطالب مقدمه، رویکردهای جدیدی در الهیات به وجود آمد، که به مسئله شر پاسخ‌هایی داده‌اند. مهم‌ترین آنها «الهیات پویشی» و «الهیات گشوده» است.

### الف) الهیات پویشی و مسئله شر

در تفکر پویشی، خداوند ویژگی‌هایی دارد که با ویژگی‌های سنتی خدا در ادیان توحیدی متفاوت است. آنها واقعیت را به‌کلی در حال شدن می‌دانند تا بودن. موضوع اساسی در تفکر این نحله، تغییر، تکامل و تحول خداوند و مخلوقات متناهی اوست. مخلوقات، هسته‌هایی آگاه و سرپا متحول از فعالیت و تجربه‌اند (پترسون، ۱۳۷۶، ص ۲۰۷). در تفکر پویشی، خدا دارای دو ذات است: یکی ذات بدوی و دیگری ذات تبعی. ذات بدوی خداوند، شامل تمام امکان‌های ازلی است که جهان مخلوق می‌تواند بر طبق آن تحقق پیدا کند و ذات تبعی خداوند در پاسخ به وقایع جهان مخلوق، دگرگون می‌شود و لذا می‌توان گفت که خداوند در تغییر یا پویش است

(همان، ص ۲۰۸). بُن‌مایه اساسی در الهیات پویشی، مفهوم تغییر، تحول و تکامل، چه در ساحت مخلوقات و چه در باره خداست. مخلوقات به جای اینکه جوهرهای نسبتاً ساکنی باشند، آگاهانه در حال تغییر همیشگی‌اند و در مرکز تجربه قرار دارند. در واقع از دیدگاه آنها خداوند در تطور است؛ خداوند موجودی زمان‌مند است؛ یعنی تجربه الوهی از دریافت جهان و در ایفای نقش در آن دستخوش تحول می‌شود. اهداف و صفات خداوند جاودانه است؛ اما معرفت خداوند از رویدادها طی رخدادن آنها تحول می‌یابد. خداوند از این طریق بر مخلوقات، تأثیر می‌گذارد. این تأثیر از این طریق است که وی بخشی از داده‌هایی قرار می‌گیرد که مخلوقات به آنها واکنش نشان می‌دهند؛ چون خدا تغییر جهان را در بردارد، تغییرپذیر است؛ یعنی تحت تأثیر اعمالی قرار می‌گیرد که در جهان رخ می‌دهد. خداوند با تکمیل دستاوردهای جهان با مشاهده آنها در پرتو بی‌پایان صورت بالقوه و متعاقباً با اعمال تأثیر خاص حساسیت بسیاری را به جهان نشان می‌دهد (باربور، ۱۳۹۲، ص ۶۴۸).

محور اصلی خدانشناسی در الهیات پویشی این است که خدا نه موجودی فراطبیعی، بلکه بخشی از هستی و طبیعت به شمار می‌رود؛ یعنی او موجودی است کاملاً طبیعی و مانند سایر موجودات در درون نظام طبیعت فعالیت می‌کند. خدا نه بیرون از جریان طبیعت، بلکه در درون آن است و همه تجارب و فعالیت‌های خود را مانند ما آدمیان از طریق طبیعت به دست می‌آورد. هم او بر ما تأثیرگذار است و هم ما بر (mesle, ۱۹۹۳, p.۸) به نقل



از احمدی‌زاده، ۱۳۹۶). الهیات پویشی در یافتن راهی برای پاسخ به مسئله شر و ناسازگاری قدرت مطلق خداوند و شرور موجود در جهان، از یک سو تعریف جدیدی از قدرت مطلق خداوند ارائه می‌دهد و از سوی دیگر تبیینی متفاوت از تبیین سنتی از خلقت، مطرح می‌کند. بر این اساس الهیات پویشی، شر را نه ناشی از اراده خداوند، بلکه امری همیشه موجود در نهاد هستی می‌داند. شر وجود دارد چرا که باید وجود داشته باشد. برای اینکه آدمیان همواره قدرت بر تصمیم‌گیری و انتخاب آزادانه داشته باشند، هم باید امکان خیر در جهان باشد و هم امکان شر. خداوند به معنی سنتی کلمه، نمی‌تواند جلوی شر را بگیرد، بلکه صرفاً می‌تواند با استفاده از قدرت برانگیختن اش انسان‌ها را به مقابله و پایداری در مقابل آن برانگیزاند. بر اساس الهیات پویشی، خداوند دارای قدرتی برتر است؛ نه فقط به این معنی که قدرتش برتر از هر آنچه در جهان است می‌باشد، بلکه بدین معنی که او کامل‌ترین درجه قدرتی را دارد که یک موجود در جهان می‌تواند داشته باشد (همان). توضیح مطلب اینکه بر اساس الهیات پویشی تحول بر ثبات برتری دارد؛ از این جهت تصویری که از خدا دارد به عنوان خدائی است که در حال تحول است و برای خدا دو ذات قائل است: یکی ذات اولی و دیگری ذات تبعی؛ بر این اساس، مخلوقات متناهی نیز هسته‌هایی از قدرت هستند و می‌توانند وضعیت‌های نوینی پدید آورند. بنابر این خداوند، دارای تمام قدرت‌هایی است که یک موجود می‌تواند داشته باشد؛ نه تمام قدرت‌هایی که بالفعل موجود هستند. مخلوقات نیز قدرت‌هایی از خود دارند که به آنها

اجازه می‌دهد در زندگی خویش، امکان‌های خیر یا شر را انتخاب کنند. بر این اساس خداوند می‌تواند مخلوقات را به سوی خیر بخواند و از شر برحذر دارد اما نمی‌تواند آنها را به زور به انتخاب خیر مجبور کند (پترسون، ۱۳۷۶، ص ۲۰۸).

### ب) الهیات گشوده

به اعتقاد نظریه‌پردازان خداباوری گشوده، خدا مخلوقات خود را با قدرت مطلق آفرید و بر تمام آنها نظارت و حاکمیت دارد. او با آزادی و اختیار، تصمیم گرفت موجوداتی خلق کند که بتوانند عشق و محبت خدا را تجربه کنند. خدا به ما عشق و محبت دارد و تمایل دارد انسان وارد یک ارتباط عاشقانه، دوسویه و متقابل با او شود و نیز با آزادی و اختیار، خود برای برآورده کردن اهدافش، با او مشارکت کند. خدا همچنین اراده کرده است که برخی از افعالش متوقف بر درخواست‌ها و افعال انسان‌ها باشد. خدا حقیقتاً با مخلوقاتش دادوستد می‌کند و ارتباط و تعاملی پویا با آنها دارد. خدای حکیم، عنایت کلی را انتخاب کرده است، نه عنایت جزئی، دقیق و موشکافانه. این در حالی است که به ما آزادی و اختیار عمل داده است. خدا نخواست است تمام جزئیات زندگی ما را کنترل کند. خدا به ما اختیار و آزادی عمل، ارزانی داشته که برای ارتباط عاشقانه با او لازم است. بهرغم اینکه ما گاهی از آزادیمان سوءاستفاده کرده‌ایم و از عشق الهی روی‌گردانده‌ایم، خدا به مقاصدش وفادار مانده و به ما

بی‌توجهی نکرده است. در آخر اینکه خدا با علم مطلقش هر آنچه را -به لحاظ منطقی- امکان دانسته‌شدن، دارد، می‌داند. خدا با علم مطلق و فراگیرش، حال و گذشته را می‌داند و البته به آینده این‌گونه علم دارد که بخشی از آینده، معین و محرز و در نتیجه، معلوم است و بخشی از آن نامعین و غیرقطعی و در نتیجه، نامعلوم است و قابلیت دانسته‌شدن ندارد. پیروان الهیات گشوده، غالباً شرور جهان را به سوءاستفاده از آزادی، نسبت می‌دهند.<sup>۱</sup>

### ۳. ارزیابی رویکردهای جدید الهیات

اشکال اساسی این رویکردها این است که مبتنی بر تفسیر نادرستی است که از مفهوم قدرت در آنها وجود دارد. زیرا بنابر نگاه آنها خداوند نمی‌تواند شر را از میان بردارد؛ زیرا خداوند نمی‌تواند به صورت یک‌جانبه، وضعیت‌های امور را تحت تأثیر قرار دهد (پترسون، ۱۳۷۶، ص ۲۰۹). این گزاره از سوی منتقدان الهیات پویشی و گشوده مورد نقد قرار گرفته است. به این معنا که به تفسیری که الهیات پویشی و الهیات گشوده از قدرت دارند، اشکال کرده‌اند. آنها معتقدند که ممکن است انواع قدرت الهی وجود داشته باشد که بسیاری از آنها با اقتناع اخلاقی سازگار باشند. همچنین مدل

۱. See: clark pinnock, The Openness of God, intervarsity press Downers Grove illinois usa, ۱۹۹۴ .

همچنین ر.ک: ابوطالبی یزدی، ۱۳۹۶.

پویشی قدرت، بر یک تلقی نادرست از مفهوم «دارای قدرت بودن» مبتنی باشد (همان). بر اساس مبانی اندیشه اسلامی به خصوص حکمت متعالیه می‌توان نقدهایی به این رویکردها برای تبیین قدرت، ارائه کرد.

بر اساس نگاه نومینالیستی نوعی بینونت و جدائی بین خداوند، جهان و انسان وجود دارد و همانطور که خداوند قدرت بر انجام افعالی دارد؛ سایر موجودات به خصوص انسان نیز دارای قدرت مستقلی هستند. در این دیدگاه، قدرت انسان و قدرت خداوند، در عرض هم قرار دارند. و شاید بتوان گفت معنای قدرت در خداوند و انسان مشترک لفظی است؛ زیرا مبنای اشتراک لفظی، نفی حقایق کلی است. وقتی هیچ حقیقت کلی وجود نداشته باشد و همه موجودات به‌طور جزئی لحاظ شوند و هیچ وجه مشترکی بین موجودات وجود نداشته باشد - تا قابل صدق بر همه باشد - هر لفظ، مدلول جداگانه‌ای خواهد داشت. به عنوان مثال اگر ما حقیقت کلی مانند مفهوم انسان را نپذیریم و انسان دارای مصادیق مختلفی باشد که هیچ وجه مشترکی بین آنها نیست، در این صورت به تعداد افراد انسان، وضع مستقلی خواهد وجود خواهد داشت. اما بنابر نگاه مشترک معنوی، از آنجا که مبتنی بر وجود حقایق کلی است، لفظ انسان برای یک حقیقت کلی وضع شده است که دارای افراد می‌باشد. با توجه به این نکته‌ای که بیان شد، درباره اوصافی مانند قدرت، دو گونه می‌توان نظر داد؛ یکی بر مبنای اشتراک لفظی: در این صورت مصادیق مختلف مفهوم قدرت که هیچ وجه مشترکی با یکدیگر ندارند به معانی مختلفی بکار برده می‌شود. بر این اساس مفهوم قدرت در

خداوند و انسان با توجه به بینونتی که بین این دو وجود دارد به یک معنا بکار برده نمی‌شود و از این‌رو از نظر مصداقی با هم تفاوت دارند؛ به این معنا که معنای قدرت در خداوند با معنای قدرت در انسان متفاوت است. مشکلی که در این دیدگاه دیده می‌شود، معرفت‌شناسانه است. از این جهت که اگر مفهوم قدرت در خداوند و انسان تفاوت دارد، چگونه می‌توانیم شناختی نسبت به مفهوم قدرت در خداوند پیدا کنیم و خداوند را به قادر بودن توصیف کنیم؟ اما بنا بر نگاه اشتراک معنوی - با توجه به اینکه الفاظ برای حقایق کلی وضع شده‌اند که دارای وجوه مشترکی هستند - مفهوم قدرت برای حقیقتی کلی وضع شده است که قابل صدق بر مصادیق متعدد خواهد بود.

دوم اینکه از لوازم این دیدگاه این است که قدرت خداوند، محدود می‌شود؛ از این جهت که نامتعیین‌ها را شامل نمی‌شود و این محدودیت با مفهوم قدرت مطلق، سازگار نیست. در صورتی که بنابر دیدگاه توحیدی، قدرت مطلق خداوند همه امور را شامل می‌شود. بر این اساس، لازم است تفسیری خاص از قدرت مطلق خداوند ارائه داد. این تفسیر، فرع بر این است که ما شناختی به خداوند داشته باشیم؛ اما با توجه به نگاه نومینالیستی هیچ راهی برای شناخت خداوند و اهدافش وجود ندارد.

نکته سوم اینکه از لوازم مبانی این دیدگاه‌ها این است که برای انسان و سایر موجودات نیز قدرتی مستقل در به وجود آوردن پدیده‌ها قائل باشیم؛ در صورتی که بنابر نگاه توحیدی، قدرت موجودات در طول قدرت خداوند قرار دارد، نه در عرض آن. در صورتی که بنابر نگاه‌های جدید به نظر

می‌رسد قدرت خداوند محدود می‌شود و در عرض سایر موجودات انگاشته می‌شود.

افزون بر آن، تفسیر دیگری مبتنی بر حکمت متعالیه نیز می‌توان ارائه داد، بر این اساس اوصاف مشترک بین انسان و خداوند، مشترک معنوی است؛ از این رو قدرت در خداوند و انسان به یک معناست و تنها تفاوت در مصداق و نحوه وجود قدرت است. بر این اساس خداوند تمام موجودات و انسان را با قدرت مطلق خلق کرد و موجودات دارای قدرت هستند؛ اما با توجه به اینکه نحوه وجود موجودات با خداوند تفاوت دارد، قدرت در موجودات با قدرت خداوند در نحوه وجود تفاوت پیدا می‌کند. از سوی دیگر جهان آفریده خداوند کامل مطلق، بهترین جهان ممکن است؛ در غیر این صورت با کمال مطلق بودن او ناسازگار خواهد بود. زیرا اگر او می‌دانست و می‌توانست جهانی بهتر بیافریند اما چنین نکرده است این با رحمت مطلق خداوند ناسازگار است. با توجه به اینکه عالم هستی، جایگاه تضاد و تزام است، از لوازم این تضادها، وجود شرور است. از این رو شرور، اموری نسبی هستند. به عبارت دیگر نحوه وجود در این جهان که در آن تضاد وجود دارد، توأم با سختی است. انسان نیز از این قاعده مستثنی نیست و به علت وجود تضادها و تزامها در سختی قرار دارد. به عبارت دیگر شاید بتوان گفت سختی‌ها، مصائب و بلاها از لوازم زندگی و حیات دنیوی هستند؛ اما آنچه در این میان مهم است، این است که این سختی‌ها برای رشد و کمال انسان، لازم است. بنابه تعبیر قرآن در حقیقت، آزمایش‌های الهی برای این

است که روشن شود، چه کسی «احسن اعمال» را انجام می‌دهد که به نظر می‌رسد فضائلی است که انسان می‌تواند دارا باشد. در برخی از تعبیرات قرآن آمده است که بلا یا موجب پاک و خالص شدن مؤمن می‌گردد چنانکه قرآن می‌فرماید: «وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَا خَدَاوَنَد، اَفْرَاد بَا اِيْمَان رَا خَالص گَرْدَانَد» (آل عمران: ۱۴۱). با توجه به تعبیرات مختلفی که در قرآن وجود دارد می‌توان گفت مصائب و سختی‌ها زمینه رشد و کمال انسان را فراهم می‌کند. البته بخشی از شرور نتیجه سوء اختیار انسان است؛ چنانکه قرآن وجود فساد در زمین را به خود انسان‌ها نسبت می‌دهد.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

درباره شرور و بلایای طبیعی با توجه به آنچه که بیان شد دو رویکرد سنتی و جدید در الهیات وجود دارد. در دیدگاه سنتی، غالباً با تکیه بر صفات حکمت و قدرت مطلق خداوند، به تبیین این مسئله پرداخته و از آنجا که غالباً نگاهی غایت‌گرایانه دارند بر اساس غایات کلی که حاکم بر فعل خداوند است به تبیین شرور پرداخته‌اند؛ به این معنا که وجود شرور در نهایت به خیرات منتهی می‌شود و برای تکامل انسان لازم است. همچنین صبر در سختی‌ها به پاداش الهی که خیر کثیر است، منتهی می‌شود.

دیدگاه‌های جدید، از این جهت که مبتنی بر نومیالیسم است و با نگاه اومانستی به مسئله شرور نگاه می‌کنند؛ به همین علت، تبیین‌هایی که ارائه می‌دهند؛ اولاً رابطه خداوند و جهان را در عرض هم می‌دانند و به عبارتی

قدرت انسان و سایر موجودات را مستقل از خداوند می‌دانند. ثانیاً مبتنی بر تفسیر خاصی از قدرت مطلق خداوند است که با مفهوم قدرت مطلق خداوند و سایر صفات او، ناسازگاری دارد. این دیدگاه‌ها بر اساس مبانی اندیشه اسلامی مبتنی بر حکمت متعالیه، قابل نقد است؛ زیرا بر این مبنا اولاً بین خدا و جهان، رابطه طولی برقرار است و قدرت انسان در طول قدرت خداوند است. ثانیاً همانگونه که انسان و خداوند از نظر نحوه وجود با یکدیگر تفاوت دارند - اما در معنای وجود یکسان‌اند - قدرت در انسان و خداوند از نظر نحوه وجود، با یکدیگر تفاوت دارد.

### منابع

۱. ابوطالبی یزدی، مهدی؛ «جایگاه خداباوری گشوده به عنوان رویکردی نوین در میان انواع خداباوری»، جستارهای فلسفه دین، سال ششم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۶.
۲. احمدی‌زاده، حسن؛ «مسئله شر در الهیات پویشی و حکمت متعالیه»، فلسفه دین، سال چهاردهم، ش ۲۳، پاییز ۱۳۹۶.
۳. باریور، ایان؛ علم و دین؛ ترجمه پیروز فطورچی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲.
۴. پترسون، مایکل؛ عقل و اعتقادات دینی؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۶.
۵. کونگ، هانس؛ خدا در اندیشه فیلسوفان غرب، ج ۱؛ ترجمه حسن قنبری؛ [بی‌جا]، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۶.



۶. گیلسپی، مایکل آلن؛ ریشه‌های الهیاتی مدرنیته؛ ترجمه زانیار ابراهیمی؛

تهران: پگاه روزگار نو، ۱۳۹۸

۷. کیت، هانس کلیم و دیگران؛ شناخت دانش ادیان؛ ترجمه همایون همتی؛

قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۴.

۱۶۷



۸. Brian Davies; The Reality of God and the problem of Evil;  
London & New York: Continuum, ۲۰۰۶.

۹. C. Robert Mesle; process Theology: A Basic  
Introductio;Chalice press, ۱۹۹۳.

۱۰. Stewart Sutherland; EVIL AND THEOLOGY; London  
and New York: Routledge, ۲۰۰۳.